

زمینه‌ها و خاستگاه‌های اجتماعی شعر مدحی با تکیه بر سروده‌های عنصری بلخی

فرزانه غفاری*

غلامرضا مست علی پارسا**

چکیده

مدح از نخستین موضوعاتی بوده است که شاعران پارسی گو طبع خود را بدان می‌آزمودند و ستایشگر سلاطین، امرا و صاحبان قدرت می‌شدند. در این میان، خاستگاه اجتماعی این گونه شعر و دلایل پرداختن شاعر به این نوع ادبی، از اهمیت خاصی برخوردار است. ما در این مقاله با بررسی شعر عنصری، به عنوان برجسته‌ترین شاعر مداح عصر غزنوی، در پی جست‌وجوی زمینه‌های اجتماعی شعر مدحی هستیم. بدین منظور با روش توصیفی-تحلیلی و پس از ارائه‌ی مقدماتی هم‌چون پیشینه‌ی مدح و شعر مدحی، ویژگی‌ها و موضوعات آن، به این پرداخته‌ایم که شاعران بنا به چه دلایلی و با چه شرایطی اقدام به سرودن شعر مدحی کرده‌اند. حامیان آن‌ها چه کسانی بوده‌اند و مقصود حامیان از این اقدامشان چه بوده است. شرایط حاکم بر جامعه چگونه بوده که منجر به خلق چنین آثاری شده است و در نهایت با توجه به محیط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، دریافته‌ایم که مداحان به عنوان مبلغان حکومت‌ها شناخته می‌شده‌اند.

واژگان کلیدی: شعر، مدح، مداح، ممدوح، خاستگاه اجتماعی، عنصری.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۳/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۴

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران farzanehghaffari67@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی mastali.parsa@gmail.com

۱- مقدمه

دواین شعر، سرشار از مسایل برانگیخته از روحیه‌ی شاعران است و شعر آنان متناسب با محیط و رویه‌ی زندگانی و متأثر از وضع اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی آنان. شاعرانی که در سایه‌ی دربار امرا و حاکمان ثروتمند و مالکان و قدرتمندان می‌زیسته‌اند، کمتر توانسته‌اند منعکس‌کننده‌ی روحيات، نیازها و آرمان‌های مردم عادی باشند؛ به عبارت دیگر دیوان‌های سراسر مدح حاکمان و رجال درباری، بیشتر از زبان افرادی خاص و برای مردمی خاص فراهم آمده، صاحبان قدرت را به تصویر کشیده است و منحصر به نشان دادن هنر و فضایل ایشان بوده است تا نشان دادن واقعیت. به این ترتیب بیان لشکرکشی‌های سلاطین و سخن از زندگی حاکمان و رجال درباری و توصیف آنان بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفته است. زندگانی مرفه غالب گویندگان و شعرای این دوره به واسطه‌ی حمایت حاکمان و معاشرت با وزرا و امرا و رجال ثروتمند دربار و خوش‌گذرانی‌های آنان در مجالس پرشکوه، وسیله‌ی بزرگی شده است.

شاعران مداح در مقابل وظیفه و راتبه‌ای که داشته‌اند، موظف بوده‌اند تا پادشاه را در اعیاد، ایام رسمی و فتوحات و... مدح گویند. یکی از علل این معامله‌ی دو سویه، علاقه‌ای بوده که شاهان به بقای نام و کسب شهرت و اهمیت در میان مردم داشتند و علت دیگر، کسب ثروت و شهرت توسط شاعران بوده است.

در این مقاله ما در تلاش هستیم تا زمینه‌های اجتماعی شعر مدحی عصر غزنوی را با تکیه بر سروده‌های عنصری بررسی کنیم.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

- برای اشعار مدحی عنصری، چه زمینه‌ها و خاستگاه‌های اجتماعی می‌توان در نظر گرفت؟
- طبقات اجتماعی مدح شده در شعر عنصری و ممدوحان او چه کسانی هستند؟

۲-۱. فرضیه‌های پژوهش

- به نظر می‌رسد اشعار مدحی عنصری ریشه در مسائلی چون شاعر درباری بودن و نزدیکی به حاکمان و صاحبان قدرت برای تبلیغ اصول حکومت‌داری حکومت، برخورداری از امکانات مادی، فاصله‌گیری از مردم و حتی بر حذر داشتن آن‌ها از ستیز با نظام موجود و ... داشته باشد.

- عنصری، از آن‌جا که شاعری درباری بود، بیشتر به مدح و ستایش بزرگان و درباریان و وزیرانی مانند سلطان محمود و سلطان مسعود، امیرنصر (برادر سلطان محمود)، خواجه حسن میمندی و ... پرداخته و به زندگی توده‌ی مردم توجهی نداشته است؛ اما به طبقاتی همچون دبیر و شاعر به‌طور مستقیم اشاره کرده و از طبقاتی مانند جنگجو، سپه‌سالار، سپاهی و ... به عنوان صفت برای ممدوح خود نام برده است.

۳-۱. پیشینه‌ی پژوهش

آثار فراوانی درباره‌ی مدح و شعر مدحی دوره‌ی غزنویان نوشته شده است؛ مواردی همچون نمونه‌های زیر:

- مقاله «بررسی مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی تا قرن ششم» نوشته‌ی سیدجعفر شهیدی، که به بررسی چند عامل مهم در تغییر لفظ و معنای مدایح قرن چهارم تا ششم پرداخته است.

- پایان‌نامه «بررسی سیر تطور مدح در قصاید فارسی تا پایان قرن هشتم» نوشته‌ی فریبا شقاقی، که به بررسی مضامین فرعی قصاید منتخب ده تن از شاعران مداح، از آغاز شعر فارسی تا قرن هشتم، پرداخته است.

- کتاب *مدح داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی* نوشته‌ی نادر وزین‌پور. نویسنده مدح را داغی می‌داند بر پیشانی ادب فارسی. او بر نکات منفی مدیحه‌پردازی تمرکز کرده است، غافل از این‌که این مدایح آینده‌ی روزگار خود هستند.

ولی از آن‌جا که تاکنون به زمینه‌ها و خاستگاه‌های اجتماعی شعر مدحی به‌طور

مستقل و جداگانه، پرداخته نشده است، به دلیل اهمیت موضوع و نقش آن در شعر فارسی، لازم است تا به طور ویژه آن را بررسی کنیم؛ لذا با تکیه بر سروده‌های عنصری، به عنوان شاعر مداح عصر غزنوی، به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

۴-۱. مبانی نظری

بحث اجتماعیات در ادبیات فارسی ریشه در علم جامعه‌شناسی دارد و به نوعی از زیرمجموعه‌های دانش جامعه‌شناسی و همسو با سنت‌های جامعه‌شناسی از طریق هنر است که ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و رابطی میان جامعه و ادبیات و تأثیر متقابل آنان بر یکدیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد. از این دیدگاه، هیچ محقق نمی‌تواند عوامل اجتماعی را که بر فعالیت ادبی سنگینی می‌کند، نادیده بگیرد. این بحث، راه شناخت جامعه را در قرون و اعصار مختلف از طریق ادبیات سراغ می‌گیرد. یک محقق ادبی با مطالعه آثار ادبی هر دوره، می‌تواند آزمایشگاهی دایر کند و در آن به آگاهی‌های مهم جامعه‌شناختی دست یابد و از خواست‌های زمان، پسندها و ناپسندها و تأثیر حاکمیت‌های مختلف بر فرهنگ جامعه آگاه گردد و بیهودگی ادبیات و عدم سودمندی اجتماعی آن را با دلیل و برهان انکار نماید. از این دیدگاه، ادبیات هم مانند خانواده، حکومت، اقتصاد و... یک نهاد اجتماعی است و ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد.

به این ترتیب از لابه‌لای جامعه‌شناسی، زیرشاخه‌ای به نام جامعه‌شناسی ادبیات به وجود آمد که بعدها گسترش فزاینده‌ای پیدا کرد. دیگر ادبیات یک فعالیت سرگرم‌کننده‌ی مختص اشراف نبود؛ بلکه آثار ادبی، مدارکی اجتماعی و تصاویری از واقعیات اجتماعی بود که از آن می‌توان به عنوان سند اجتماعی برای به دست آوردن نکات کلی تاریخ اجتماعی استفاده کرد و ادبیات، نهادی بود اجتماعی که از زبان به عنوان وسیله‌ی بیان استفاده می‌کرد (ولک، ۱۳۷۳: ۱۱). این تحولات اجتماعی و تغییر نگرش‌ها درباره‌ی ادبیات و بهره‌گیری جامعه‌شناختی از آن بعدها منجر به شکل‌گیری «اجتماعیات» در ایران شد.

از سوی دیگر این اعتقاد وجود داشت که شعر، مهم‌ترین و عالی‌ترین رسانه‌ی فرهنگی در ایران بعد از اسلام است و قوی‌ترین نموداری است که وجدان ایرانی برای بیان احساس و اندیشه‌ی

خود برگزیده است. در دوره‌ی باستان، ایرانی در کشوری یکپارچه و قدرتمند زندگی می‌کرد و حکومت، که قدرتمند نیز بود، موظف به حفظ کشور از تعرض خارجی بود. در دوران‌های بعد دفاع کننده‌ی حکومتی وجود نداشته است و اراده‌ی مردم و معتقدات و فرهنگ بازمانده باید برای حفظ استقلال و حفظ فرهنگ ایرانی به کار می‌افتاد؛ «این بود که ادبیات فارسی، به عنوان مهم‌ترین رکن دفاع کننده، هم در مقام تسلی دهنده‌ی مردم و هم رام کننده‌ی مهاجم، این مسئولیت را بر عهده گرفت» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۳: ۱۰).

سعی و تلاش ایرانیان در راه تجدید مجد و عظمت گذشته سودی نبخشیده و مقاومت‌هایی که در این راه صورت گرفت، به نوعی درهم شکسته شد. ورود قبایل ترک غزنوی و سلجوقی و جایگیری و استحکام قدرت آن‌ها و همدستی با خلفای بغداد، عملاً مقاومت نظامی و درگیری مستقیم و تشکیل حکومت مستقل را از ایرانیان سلب کرده بود؛ بدین ترتیب «قدرت شمشیر دیگران بالای سر ما، ما را به سوی قلم راند و دبیر و شاعر و سخنور شدیم» (آشوری، ۱۳۸۴: ۹۶). ایرانی به خاطر این اوضاع اجتماعی، که بر او تحمیل شده بود، تصمیم گرفت که امپراتوری سیاسی را به امپراتوری فرهنگی تبدیل نماید و خارجیان را در فرهنگ خود مستهلک نماید. از این رو بیشترین استعداد و نبوغش را در شعر به کار انداخت و شاعران در صف نخستین گزارشگران احوال و جهان‌بینی ایرانی قرار گرفتند و «وظیفه‌ی پاسداشت تاریخ و حیات ملی، بر شانه‌ی ادبیات فارسی سنگینی کرد و ادبیات فارسی بار ادراک و احساس قوم ایرانی را در طی هزار و صد سال تاریخ بر دوش کشید» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷: ۸).

از دیدگاه اجتماعیات در ادبیات آن‌چه را که ما باید از قوم ایرانی و سیر تفکر و تحول اجتماعی او بدانیم، در آینه‌ی شعر و ادبیات منعکس شده است. ادبیات ما همه‌ی جنبه‌های زندگی و فرهنگ ایرانی را اعم از آداب و رسوم، آیین سوگواری و جشن و مهمانی، انواع شغل‌ها، غذاها، بازی‌ها، سرگرمی‌های اطفال، خرافه‌ها، فقر و محرومیت، زورگویی و استبداد حاکمان، جنگ‌ها و تعصب‌های دینی، اخذ مالیات، ریاکاری‌ها، دشنام‌ها، فلک‌نالی‌ها، هویت و ملیت، طرایف شهرها، دیدگاه اجتماعی نسبت به زن، قشرها و طبقه‌ها، اوضاع شاعران و روستاییان

و بازرگانان و بازاریان و روحیات آن‌ها، ویژگی‌های اقوام مختلف، مسائل پزشکی و شیوه‌ی درمان بیماری‌ها، ضرب‌المثل‌ها و افسانه‌ها، تعویذها و چاره‌های دفع چشم‌زخم، باده‌نوشی، برده‌داری، غذا خوردن، خانه ساختن، دوست یافتن، سخنگویی، گرمابه رفتن، شکار، زن خواستن، دبیری، سپهسالاری، پادشاهی و همه و همه را در خود بازتاب داده است.

عنصری، شاعر دوره‌ی غزنوی، با حضور در دربار سلطان محمود و بودنِ همیشگی در کنار او، با مدح و ستایش، به بیان اجتماعیاتی پرداخته که شاهد آن‌ها بوده است.

۲- بحث

۲-۱- جامعه‌شناسی در ادبیات

در ادبیات فارسی، با توجه به سخنانی که در مورد مسائل اجتماعی به میان می‌آید و نوشته‌ها یا اشعار نویسندگان و شاعران درباره‌ی احوال روزگار، عادات، حالات، طرز تفکر، برخورد اندیشه‌ها و رفتار مردم، آن‌چه که شکل می‌گیرد، نامش را جامعه‌شناسی ادبیات گذاشته‌اند و لذا در تعریف جامعه‌شناسی ادبیات می‌توان گفت که عبارت است از توجیه مطالب و حوادث اجتماعی مندرج در کتاب‌های نظم و نثر زبان فارسی و آن هم به صورت بسیار مختصر و بیان نقطه‌نظرهای نویسندگان و شاعران در مورد مسائل اجتماعی روزگار خود (ترابی، ۱۳۷۶: ۱۳).

منظور از جامعه‌شناسی در ادبیات جست‌وجوی بازتاب ویژگی‌های اجتماعی هر دوره‌ی تاریخی در آثار ادبی است که در آن دوره پدید آمده است. بدیهی است برای توفیق در این کار باید پدیدآورندگان آثار ادبی به آن‌چه در اطرافشان می‌گذشته است توجه کافی داشته باشند و مواد خام آثار خود را از زمان و مکانی که در آن زندگی می‌کرده‌اند، به دست آورند.

هنرمند در خلق آثار خود احساسات خویش را به کار می‌گیرد و این احساس می‌تواند تحت تاثیر عوامل گوناگون و از جمله تحت تاثیر آن فضای اجتماعی-سیاسی و دیگر

شرایطی قرار گیرد که او را در خود گرفته است. اندیشه‌ی هنرمند نیز می‌تواند تحت تاثیر احساسات و در نتیجه تحت تاثیر محیط زندگی او قرار گیرد. از آن‌جا که نویسنده، شاعر و هنرمند در جامعه و با جامعه زندگی می‌کنند نمی‌توانند از آن فارغ باشند و تاثیر نپذیرند. شاعر و نویسنده هرچه متعهدتر باشد بیشتر به پیرامون خود می‌نگرد و آن‌چه را می‌بیند و احساس می‌کند در اثر خود به تصویر می‌کشد (وحیدا، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۵).

از مطالبی که بیان شد می‌توان چنین برداشت کرد که هنر و ادبیات، بی‌آن‌که تحت تاثیر قطعی ساخت اجتماعی-اقتصادی یا سیاسی یا اجزایی از آن باشند، از آن‌هم به طور کامل برکنار نیستند و میان هنر و ادبیات و جامعه، کنشی متقابل در جریان است. بنابراین برای درک صحیح از شعر مدحی، نیاز به شناخت کافی از هنرمند، نویسنده یا شاعر همراه با اشراف بر محیط و فضای اجتماعی هر دوره داریم. در این مقاله ما در پی بررسی جامعه‌شناسی قصاید مدحی عنصری، ملک‌الشعرا دربار غزنوی، هستیم؛ بر همین اساس پس از معرفی مدح، ویژگی‌ها و موضوعات آن، به بررسی شعر عنصری از دیدگاه زمینه و خاستگاه مدح می‌پردازیم.

۲-۲- پیشینه‌ی مدح و شعر مدحی در ادب پارسی

مدح، در لغت به معنای ستایش و تمجید است (معین، ۱۳۸۲: ذیل واژه). این واژه در اصل ریشه‌ای عربی داشته و بعد از اسلام به شعر فارسی راه یافته است. بنا بر گزارش نویسنده‌ی تاریخ سیستان، موضوع اولین شعر پارسی قصیده‌ای است در مدح یعقوب لیث صفاری بعد از فتح خراسان، که توسط محمد بن وصیف سیستانی سروده شده و با این مطلع آغاز می‌شود:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ و بند و غلام
(صفا، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۶۶)

او در ادامه از اشخاص دیگری چون «بسام کورد» و «محمدبن مخلص» به عنوان اولین شعرای پارسی‌گوی با نمونه‌ای چند از ابیات آن‌ها نام می‌برد (بهار، ۱۳۸۴: ۲۰۹-۲۱۲).

به غیر از تاریخ سیستان منابع دیگری چون *لباب‌الالباب*، *المعجم*، *تذکره‌الشعرا* و *مجمع‌الفصحا* در دست است که در آن‌ها نام بهرام گور به عنوان اولین شاعر به زبان فارسی دری برده شده است.^۱

در این میان نام شاعران دیگری چون حکیم ابوحفص سعیدی، حنظله بادغیسی، خواجه ابوالعباس مروزی، محمود وراق و فیروز مشرقی به عنوان اولین شاعران پارسی‌گوی به چشم می‌خورد (صفا، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۷۶).

از مجموع آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که نقطه‌ی شروع شعر فارسی از دوره‌ی صفاریان و آن هم با مضمون مدح بود؛ به عبارت دیگر، اولین حامیان شعر فارسی که به ترویج و تشویق شعرا پرداختند، از میان پادشاهان سلسله صفاریان و به خصوص یعقوب لیث صفاری بودند. از این میان شعر فارسی تحت تاثیر تحولات سیاسی و اجتماعی عصر و روی کار آمدن حکومت‌های مختلف دچار تغییر و دگرگونی می‌شد.

با روی کار آمدن سامانیان اوضاع شعر و بخصوص مدیحه‌سرایی رنگ تازه‌ای به خود گرفت. پادشاهان سامانی، که نژادی ایرانی داشتند، به نشر فرهنگ، زبان و تاریخ ایران زمین علاقه‌ی فراوان نشان می‌دادند و به همراه وزیران دانش‌دوست خود به حمایت از شعرا، علما و دانشمندان می‌پرداختند.

در این دوره به دلیل رواج شادی و نشاط اجتماعی و حمایت همه جانبه‌ی جریان‌های مردمی و اجتماعی از روند رو به رشد زبان و ادبیات فارسی و نیز رواج شعر مدحی، به عنوان دستگاه تبلیغی بزرگ برای گسترانیدن نام و آوازه‌ی پادشاهان، شاعران درباری به ثروت و مقام اجتماعی والایی دست یافتند. (مهربان، ۱۳۸۷: ۱۲۱-۱۲۴)

در شعر این دوره پیامدهای منفی هم چون ترویج مدح، رواج تملق و چاپلوسی، اشرافی شدن شعر و عدم انعکاس وضع عامه‌ی مردم، از زیاده‌روی در مدح و مبالغه‌ی ممدوحان، که در دوره‌ی بعد یعنی غزنویان، شدت گرفت، خبری نیست و دیگر آن که سیاست حاکمان سامانی موجب افزایش روحیه‌ی ملی‌گرایی در میان مردم شد (همان: ۱۲۷-۱۳۰).

محمدجعفر محبوب رعایت اعتدال و واقع‌گرایی را از نکات مثبت شعر این دوره برشمرده و در توضیح آن می‌گوید: «شاعر و مداح در ستودن ممدوح خویش به راه مبالغه نمی‌رفته و می‌کوشیده است تا صفات نیکوی وی را به شنوندگان عرضه دارد» (محبوب، ۱۳۴۵: ۸۳). در این راه هرکس که به گزافه‌گویی می‌پرداخته دیگران دهان به اعتراض می‌گشودند.

دوره‌ی غزنوی، آغازگر عصر جدیدی از شاعرنوازی و مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی است. سلاطین غزنوی به پیروی از پادشاهان سامانی، با دادن صلوات به تشویق شعرا می‌پرداختند؛ تا آن‌جا که شاعرنوازی این خاندان با پرورش چهارصد تن از شعرا به گونه‌ای افسانه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد.

هم‌زمان با روی کار آمدن ترکان غزنوی در خراسان، سیاست‌های مربوط به اشاعه‌ی فرهنگ و تاریخ ایران، که در دوره‌های قبل با کمال میل مورد استقبال قرار می‌گرفت، کم‌رنگ شد. اکنون با توجه به این‌که این قوم نوظهور اصالتاً ایرانی نبوده و از راه نوکری در دربار سامانیان به این مقام دست یافته بودند و از دشمنان ایران به شمار می‌رفتند، طبیعتاً ادامه‌ی سیاست‌های خاندان‌های پر قدرت و باصلابتی هم‌چون سامانیان و صفاریان برای آن‌ها کاری بس بیهوده بود، مگر آن‌که در راستای تقویت و تحکیم پایه‌های قدرت و کسب مشروعیت انجام می‌گرفت.

۲-۳. ویژگی‌های مدایح و موضوعات آنان

از دیدگاه شبلی نعمانی سرودن شعر مدحی شرایطی دارد؛ از جمله: قابلیت و شایستگی ممدوح برای ستایش، پرهیز از دروغ، مبالغه، ستایش واقعیت، برانگیزاننده‌ی عواطف و احساسات ممدوح. او در ادامه می‌گوید: «باید دانست در قصاید فارسی شروط نامبرده هیچ وقت جمع نبوده است؛ در اکثر اوقات از کسانی مدح شده است که به هیچ وجه مستحق نبوده‌اند و یا اگر بوده‌اند اوصاف واقعی آنان ذکر نشده است، بلکه شاعر از حقیقت دور افتاده، ذوق و طبع خود را صرف مبالغه و اغراق نموده است» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۵: ۲۰).

در عهد غزنویان مدیحه‌سرایی به عنوان جریانی مستقل در شعر فارسی رو به فزونی گرفت و تعداد شاعران و رقابت آن‌ها با یکدیگر افزایش یافت؛ به گونه‌ای که شعر مدحی تبدیل به کالایی گران‌بها گشت که هر کس می‌توانست آن را پرطمطراق‌تر بسراید، صله‌ی بیشتری نصیبش می‌شد و این خود آغاز فصل جدیدی از ابتذال سخن و اندیشه را در پی داشت و در دوره‌ی بعد، یعنی سلجوقیان، چنان شدت یافت که دیگر اوصاف شاعران از ممدوحان خویش به دروغ و افسانه‌ای بیش نمی‌مانست.

شفیعی کدکنی دلیل این مبالغه را این‌گونه بیان می‌کند: «با نگاهی به مدیحه‌سرایی از زمان سامانیان تا روزگار سلجوقیان متوجه می‌شویم که در عصر سامانیان به دلیل اندیشه‌های فلسفی حاکم بر ذهن حکما و روشنفکران عصر، تفکر اومانستی^۲ مدیحه از مبالغه‌گویی‌ها به دور است تا روزگار سلجوقیان که جامعه‌ی استبدادزده که تعصبات مذهبی در آن زیاد است و همین امر موجب شده که افراط و تفریط‌هایی در شعر انوری مشاهده شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۰۲-۱۰۵). در واقع شاعران این دوره با فاصله گرفتن از واقعیت می‌کوشیده‌اند تا ممدوح خود را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌گونه که مورد پسندشان هست، بستایند.

سیدجعفر شهیدی در مقاله‌ی «تطور مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی تا قرن ششم» تأکید دارد بر این‌که اغراق و مبالغه‌ای که در مدیحه‌ی درباری عصر سلجوقی دیده می‌شود، نتیجه‌ی این است که سلجوقیان مردمی بیابانی بودند و تربیت چندانی ندیده بودند؛ بنابراین تمام معیارهای حاکم بر آداب و رسوم دیوان‌ها را زیر پا گذاشتند و این کار سبب شد که شعرا هر کس را به نوعی که خواستند با مبالغه‌ها و گزافه‌گویی‌ها ستودند و غزنویان هم مصداق همین نقطه ضعف هستند، بنابراین باید این مبالغه‌گویی‌ها را از نتایج سیر تکاملی ادبیات درباری دانست (شهیدی، ۱۳۵۰: ۳۲۸ و ۲۸۵). به عنوان نمونه عنصری حتی به ناخن پای ممدوح نیز اشاره دارد و با آن اغراق می‌سازد:

گرچه مردم همت میمون او صورت شود ناخن پایش باندازه مه از کیوان بود

(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۸)

در این بیت، شاعر با اغراقی که به کار برده، معتقد است که بخشش شاه، بیابان را به دریا تبدیل می‌کند و خشم او هم در زمین باعث آتش می‌گردد:

جود او گر بر بیابان افتد دریا شود خشم او گر بر زمین افتد زمین اخگر شود
(همان: ۲۶)

در این جا نیز شاعر با اغراقی که ساخته، معتقد است که خداوند به خاطر باقی ماندن دولت محمود، فنا و نابودی را از آفرینش بیرون کرده است:

همی خدای ز بهر بقای دولت او از آفرینش بیرون کند فنا و زوال
(همان: ۱۸۰)

در بیت زیر شاعر با صنعت اغراق بیان داشته که بر اثر سُم اسبان بندگان ممدوح، زمین پر از آتش شده است:

ز رزم بندگانش بر قضا جور ز سُم مرکبانش بر زمین نار
(همان: ۴۰)

شفیعی کدکنی پیدایش چنین وضعی در ادبیات مدحی را از دیدگاه جامعه‌شناسانه در مطلبی با عنوان «شناور شدن زبان و رشد آن با خودکامگی» بررسی می‌کند و به نقش زبان در جوامع مختلف و تاثیر آن در پیدایش خودکامگی می‌پردازد. او با ذکر مثالی ثابت می‌کند که تنها در جوامع استبدادی این وضعیت برای زبان به وجود می‌آید؛ مثلاً در جامعه‌ی دموکراتیک انگلستان کلمات نیز مانند انسان‌ها حیثیت و جایگاه خاص خود را دارند و نمی‌توانند به جای یکدیگر به کار روند؛ به عنوان مثال واژه‌ی دکتر، مهندس، پاپ و استاد را نمی‌توان به هرکسی اطلاق کرد؛ ولی در جامعه‌ی استبدادزده‌ای چون عربستان به راحتی القاب به اشخاص نسبت داده می‌شوند بدون آن‌که افراد شایستگی آن را داشته باشند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۴۴-۲۵۰).

برای درک بهتر بیماری شناوری زبان، به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

جامعه‌ی سنتی یا قبیله‌ای دوره‌ی غزنویان، حکومت را مانند امور طبیعی عالم امری خارج از اراده‌ی افراد جامعه و قضا و قدر الهی می‌دانستند؛ چنانچه عنصری در اشعار خود

حکومت ممدوح را قضای الهی می‌داند:

قضای قضای حتم است این ملک و پادشاهی او

روا نباشد کاندرا قضا بود نقصان

(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۱)

یا در جای دیگر می‌گوید:

اگر به اگر به حکم روان گویمت قضائی تو و گر به قدر بلندت نگه کنم قدری

(همان: ۶)

همان‌گونه که دیده شد، شاعر در به کارگیری القاب و صفات برای ممدوح خویش بدون در نظر گرفتن توانایی‌های او در انتساب این عناوین، به راحتی به حدود کلمات تجاوز کرده است.

اتفاق مهم دیگر در زبان این دوره کلیشه شدن آن است که در نتیجه مبالغه‌گویی‌ها و اشرافی شدن شعر عصر غزنویان رخ می‌دهد. شعرا به دلیل مبالغه‌گویی دچار تکرار صورخیال و در نهایت فقر مضمون می‌شوند؛ به طوری که در یک دیوان می‌توان پی‌پی شدن مضامین و موضوعات ستایش شده را بارها مشاهده کرد. نمونه‌هایی که از دیوان عنصری در مقاله ذکر کرده‌ایم، دلیلی است بر اثبات این سخن.

از دیگر سو اشرافی شدن شعر نیز به این تکرار دامن می‌زند. به دنبال تغییر سبک زندگی شاعران، نگرش آن‌ها نسبت به محیط پیرامون و انتخاب موضوعات شعری دچار دگرگونی می‌شود. شاعران که تا آن لحظه تجربه‌ی زندگی درباری را نداشتند اکنون به آن درجه از ثروت و مقام دست یافته و چنان غرق در ناز و نعمت زندگی درباری شده‌اند که از محیط اجتماعی و مشکلات مردم بی‌خبر مانده و هیچ مسئولیت و تعهد اجتماعی به عنوان شاعر احساس نمی‌کردند و آنچه هم که از موضوعات اجتماعی زمان در آثارشان دیده می‌شد، صرفاً اشاراتی کوتاه و آن هم به صورت جسته و گریخته بود (وحید، ۱۳۸۷: ۱۵۰-۱۵۱).

برخی تصاویر شعری عنصری در دیوانش، بیانگر تمایل او به زندگی اشرافی است:

به زورق باده گیرد شاه گه‌گاه
 به صورت ز آرزوی دستِ او ماه
 روید گل به بزم و مجلس اندر
 همی گل شود گه زورقِ زر
 (عنصری، ۱۳۶۳: ۷۱)

چو دیبهی که به رنگ پرنده هندی هست
 زبردینش بود بود و زمردینش تار
 (همان: ۱۰۴)

خجسته بازگشاده دهانِ مشکین دم
 چو جامِ زرین کاندلر میان او عنبر
 گشاده نرگس چشمِ دژم ز خواب و خماری
 چو جامِ سیمین کاندلر میان او دینار
 (همان: ۱۰۴-۱۰۵)

از میان موضوعات مدحی، بیشترین مدیحه‌ها با مضامینی چون سخاوت، شجاعت، قدرت جسمانی، اقتدار و حشمت، قدرت نظامی و دادگستری شاهان است. ارباب حکومت، شعر شاعران مدیحه‌سرا را، که در مجالس رسمی و اجتماعات درباری خوانده می‌شد، استنساخ کرده و به گوشه و کنار مملکت می‌فرستاد و بهره‌گیری‌های لازم تبلیغاتی را از آن می‌نمود و بر اعتبار حکومت خود می‌افزود. بیشتر قصاید عنصری در ستایش سلطان محمود به خاطر دفاع از حیثیت و اعتبار سلطنتی به نظم درآمده و شاعر با مخالفان شاه طرف گفت‌وگو بوده و در مقام اثبات قدرت و عظمت و حقانیت ممدوح برآمده است (رستگارفسایی، ۱۳۷۲: ۱۸۲-۱۸۳). نمونه‌های زیر، اثباتی است بر این سخن:

آسمانِ جود گشت و جودِ ماهِ آسمان
 آفتابِ جود گشت و آفتابِ ملک گشت
 (عنصری، ۱۳۶۳: ۱۴۵)

از عطا بخشیدن و تدبیر او نشگفت اگر
 زرِ گیتی خاک گردد خاکِ گیتی زر شود
 (همان: ۳۰۰)

تقریباً در تمام قصیده‌هایی که عنصری در مدح سلطان محمود غزنوی سروده، به نوعی با لقب او، یعنی یمین‌الدوله و امین‌الملّه، یا با نام او، یعنی محمود، مضمون‌سازی کرده است:

یمین و دولت و دین را نگهبان
 امین ملت و بر مُلک سالار
 (همان: ۳۹)

در جایی دیگر آمده است:

یمین دولت خوانندش، این چگونه بود که دست و دولت هر دو به دست اوست مشیر
امین ملت خوانندش این که حافظ اوست همیشه حافظ امین به بهره‌چرخه خواهی گیر
(همان: ۸۱)

گاهی نیز در محیطی مثل دربار غزنویان، که رقابت تنگاتنگی بین شاعران وجود داشت، افراد برای حذف دیگری و مخدوش کردن وجهه‌ی او تلاش می‌کردند و طبیعتاً مفاخره و سیله‌ای می‌شد برای اظهار توانایی‌ها و استعدادهای شاعران در برابر یکدیگر. در چنین اوضاعی گاه کار شعرا به هجو می‌کشید و در انتقاد و ردّ یکدیگر قصاید می‌سرودند؛ مثل قصیده‌ی عنصری در انتقاد از خودستایی غضایری رازی و به دنبال آن جواب غضایری به عنصری:

ایا غضایری ای شاعری که در دل تو به جز تو هر که بود جمله ناقص‌اند و نکال
نگاهدار تو در خدمت ملوک زبان به جد بکوش و مده عقل را به هزل و هزال
(همان: ۱۸۷)

۲-۴- طبقات اجتماعی مدح شده در عصر غزنوی

غزنویان خاندانی ترک‌نژاد و از غلامان سامانیان بودند که پس از آن‌ها به سلطنت رسیدند. غزنویان به سبب زندگی در شرایط سخت و خشن بادیه، وحشی‌گری و شجاعت پیدا کرده و به همین دلیل اغلب نظامیانی چیره‌دست بودند. هنگامی که با فرهنگ و تمدن متریقی سرزمین ایران تلاقی یافتند، جذب این فرهنگ شدند و مانند سلاطین ایرانی به حمایت و پرورش دانشمندان و شاعران پرداختند. از سوی دیگر آن‌ها «عهددار یکی از وظایف تاریخی پادشاهان ایرانی مشرق عالم اسلام نیز شدند، یعنی پاسداری از برج و باروی مشرق در برابر مهاجمان دیگری که از آسیای میانه می‌رسیدند» (زرین‌کوب و دیگران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۷۱). هم‌چنین بر اثر لشکرکشی‌های مداوم به هندوستان توانستند دین اسلام را نیز تا آن نواحی گسترش دهند.

از پیامدهای تسلط غزنویان دلسردی مردم و عدم اعتماد آنان به دولت‌ها به دلیل طمع و مال‌اندوزی ترکان در دستگاه حکومتی ایران و سرانجام رواج تعصب دینی بود که موجب گسترش فساد گردید (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۸۵).

از طرفی دیگر باید گفت که جامعه‌ی غزنویان جامعه‌ای بود که به شیوه‌ی دیکتاتوری اداره می‌شد؛ به این صورت که سلطان، قدرتمندترین فرد این جامعه، در رأس هرم قرار می‌گرفت. او در نوع خود یکی از مستبدترین پادشاهان تاریخ ایران بود که ریاست کل سپاه را بر عهده داشت و هم‌چنین مشاغلی چون حاجب بزرگ، سپهسالار، سالار غلامان سرایی و بسیاری دیگر را خود انتخاب می‌کرد.

به غیر از سلطان، که در رأس قدرت بود، برای تعیین طبقات اجتماعی می‌توان آن را به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد: در طبقه‌ی برتر ابتدا وزیر با بیشترین میزان نفوذ و اعمال قدرت بعد از پادشاه قرار داشت. پس از او، سرداران و سپهسالاران کشور بودند و در نهایت نوبت به خادمان مخصوص دربار می‌رسید. در قشر توده‌ی مردم نیز بازرگانان، صنعتگران، پیشه‌وران و روستاییان جای می‌گرفتند.

عنصری مداح و ملک‌الشعرا دربار غزنوی، از آن‌جا که شاعری درباری بود و مقام و منصبی برجسته برای خود داشت و زندگی اشرافی و مظاهر ثروت او را غرق در خود کرده بود، بیشتر به مدح و ستایش بزرگان و درباریان و وزیران و... پرداخته و به زندگی توده‌ی مردم توجهی نداشته و در سروده‌هایش بدان‌ها اشاره‌ای نکرده است؛ اما به طبقاتی هم‌چون دبیر و شاعر به‌طور مستقیم اشاره کرده و آنان را سخن‌گستران مدایح پادشاه می‌داند. در ضمن مدح و ستایش ممدوح نیز به‌طور عمده از طبقاتی مانند جنگجو، سپهسالار، سپاهی و... به عنوان صفت برای ممدوح خود نام برده است.

سپهسالار مشرق کز جمالش دو پیکر مرد عقل اندر دو پیکر

(عنصری، ۱۳۶۳: ۴۸)

سلاحش تیز و گنجشکش بی‌کرانه سپاهش بی‌حد و پیلانش بسیار

(همان: ۴۰)

ز طمع خدمت او شد رونده تیغ و قلم یکی به دست مبارز دگر به دست دبیر

(همان: ۳۶)

حریر پوشد از یاد مدح شاه جهان حروف شعر چو من مدح او کنم تحریر

(همان: ۸۳)

۵-۲- شاعران در جایگاه مبلغان سیاسی

اولین و یکی از بزرگ‌ترین مشکلات حکومت غزنویان و بخصوص شخص سلطان محمود بعد از به قدرت رسیدن، عدم مشروعیت بود. بنابر گزارش‌های تاریخی، که پیش از این نیز به آن‌ها اشاره شد، غزنویان از ترکان آسیای میانه بودند و مدتی به عنوان برده در نزد سامانیان نگهداری می‌شدند اما پس از بروز لیاقت و شایستگی، توانستند به فرمانروایی برسند. از همان ابتدا اولین قدم آن‌ها در راه کسب مشروعیت این بود که مسلمان شوند؛ اما این تمام ماجرا نبود؛ زیرا آن‌ها بر مردمی حکومت می‌کردند که به فرّه ایزدی، خون و اصل و نسب شاهی برای پادشاهان خویش قائل بودند.

از همین جا بود که به فکر تشکیل نسب‌نامه‌ی جعلی برای خود افتادند تا تبارشان را به ایرانیان نسبت دهند. در مرحله‌ی بعدی برای تکمیل اقدامات خود نیاز به تریبونی داشتند تا اقتدار آن‌ها و مشروعیتشان را به گوش مردم برسانند. از همین رو در اقدامی بی‌سابقه مانند سامانیان به جذب شعرا و دانشمندان به سوی دربار خود پرداختند؛ ولی این فراخوان در جهت گسترش و اعتلای فرهنگ و زبان و تاریخ ایران نبود، بلکه در راستای تحقق بخشیدن به امیال سیاسی خودشان دست به این کار می‌زدند؛ چه سلطان محمود و مسعود با آن‌که خود از ذوق و درک ادبی برخوردار بودند، علاقه‌ی چندانی به علما و شعرا نداشتند و آن‌ها را هم‌چون زیوری برای آراستن و شهرت و شوکت دربار خود می‌دانستند.

در همین مورد به گواهی گروهی از مورخان، مانند بیهقی و عوفی، سلاطین غزنوی از جمله محمود و بخصوص مسعود از درک شعری برخوردار بوده و خود نیز شعر می‌سرودند؛ ولی عباس اقبال شاعری محمود را محل تردید دانسته و می‌گوید: «محمود که ترک‌نژاد بود

و درست لطایف زبان فارسی را درک نمی‌کرد و به علت تعصب شدید در مذهب تسنن با هر چه که از آن بوی حکمت و آزادی فکری می‌آمد، به سختی مقابله داشت، هیچ‌گاه نمی‌توانست با میل باطنی و ذوق طبیعی طالب شعر و ادبیات و جوای علم و حکمت باشد. تمام تظاهراتی که در این راه از محمود دیده شده از آن نظر بوده است که وجود شعرا و علمای معروف در گرد دربار در آن ایام، از اسباب شکوه و جلال محسوب می‌شده و شعرا با سرودن مدایح برای امرا و سلاطین و فضلا، با نوشتن کتب و رسایل به اسم ایشان بهترین وسیله‌ی نشر مفاخر و بلند آوازه ساختن نام ممدوحان و مخدومان خود بودند تا آن‌جا که هر درباری عده‌ی شعرا و فضلا‌ی آن بیشتر و نام و نشان ایشان معروف‌تر و درخشان‌تر بود، بر درباهای دیگر فخر می‌فروخت و محمود که در عصر خود نمی‌توانست درباری را از هیچ جهت نامی‌تر از دربار غزنه ببیند، هر جا از این شعرا و دانشمندان می‌یافت آنان را به وعده و وعید به غزنین می‌کشاند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶: ۲۶۵-۲۶۶).

نکته‌ی حائز اهمیت در این مورد آن است که اقبال این شعرا و علما به درگاه سلطان محمود موجب گسترش نفوذ و قدرت او در خراسان و ماوراءالنهر و حتی عراق و جبال گردید. «تشویق و حمایتی که او از شعرا و ادبا می‌کرد و صلوات و جوایز گران‌بهایی که بدان‌ها می‌داد، البته جهات سیاسی داشت و ظاهراً برای بسط نفوذ در بلادی که مورد نظرش بود، استمالت و جلب خاطر فضلا و هنرمندان آن بلاد را وسیله‌ای سودمند و لازم تلقی می‌کرد» (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۱۰).

عنصری در بیت‌های زیر می‌کوشد تا با توصیف شخصیت فرهمند ممدوح، به اثبات حقانیت مشروعیت سیاسی او بپردازد:

ایا مخالف شاه عجم بت‌رس آخر خلاف او را چونان خلاف ایزد دان
خدای طاعت خویش ورسول و سلطان را نکرد فرق بدین هر سه امر در فرقان
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۱۲-۲۱۳)

عنصری که به خوبی از این مسأله آگاه است، در جایی دیگر می‌گوید:

بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد ز بهر نصرت دین محمد مختار
(همان: ۷۶)

در جایی دیگر از دیوان، شاعر مشروعیت سلطنت سلطان محمود را این‌گونه بیان می‌کند:
فروستردی از دین نشان بدعت را ز کعبه هم رقم قرمطی فروستردی
(همان: ۳۰۷)

همچنین می‌گوید:

ز دین شاه نماند همی به گیتی کفر ز خیر شاه نماند همی به گیتی شر
بدان زمین که بدو در ز وقت آدم باز نبود جز همه کفر و نرفت جز کافر
کشید لشکر ایمان و کرد مجلس علم بساط نور بگسترد شاه حق‌گستر
میان موج ظالمت جز او که برد هدی میان زمره‌ی دیوان جز او که خواند زبر
سپاس و شکر خداوند را که کرد تهی جهان به قوت معروف خسرو از منکر
(همان: ۹۰)

نادر وزین‌پور علل نیاز پادشاهان و جلب آن‌ها به سوی دربار را این‌گونه بیان می‌کند:
نخست، عامل شهرت و شوکت دربارها و محبوبیت پادشاهان: «پادشاهان ترک از ده‌ها
سلسله‌ای که بر این سرزمین تاخته و با ویران ساختن شهرها و روستاها و کشتار هزارها
تن مردم بی‌گناه و درمانده به قدرت و سلطنت می‌رسیدند، به این موضوع وقوف داشتند
که در میان ایرانیان پایگاهی ندارند، از این رو ضمن انواع فواید سیاسی و اجتماعی که از
حضور ارباب علم و معرفت در دربار خود می‌برند، با این کار داوری و نظر مساعد رعیت
را نیز فراهم می‌کردند» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۱۶۴-۱۶۵).

وزین‌پور عامل دیگر را در ایجاد آرامش روحی و حظ روانی برای پادشاهان می‌داند؛
به این ترتیب که پادشاهان خودکامه با مدح شاعران به سرکوب احساس شکست و حقارت
ناشی از فقدان محبوبیت در نزد عامه مردم و نوعی آرامش درونی می‌رسیدند (همان: ۱۶۸).
عنصری در قصیده‌ای بزرگی و شوکت سامانیان و وسعت قلمرو آنان را ستوده؛ اما آنان
را محتاج به محمود و برافتادن سامانیان را به سبب مخالفت آنان با محمود دانسته است؛

زیرا به نظر وی روزگار مخالف دشمنان محمود است. او پس از ذکر قضیه‌ی سامانیان، خلف امیر سیستان، ایلکخان و مأمونیان خوارزم را نیز شاهده‌ی برای همین معنی دانسته و نتیجه گرفته است:

شاه و امامِ زمانه عدوان است کسی که عدوان جوید بدو رسد عدوان
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۱۸)

قبل از آن نیز ابیاتی آورده که مقدمه‌ای است بر این مثال‌ها:

عدوش را به همه حال روزگار عدوست که از خدای چنین کرد روزگار ضمان
چو از مخالفت او کسی حدیث کند بر او دراز شود دست شحنه حدثان
چه مایه ساخته کار و بزرگوار تبار خزینه‌های پراکنده و سپاه گران
که نیست شد به خلاف خدایگان عجم نه خرد ماند از ایشان به عالم و نه کلان
به روزنامه‌ایام در همه پیداست اگر بخواهی دانست روزنامه بخوان
(همان: ۲۱۴-۲۱۵)

عنصری در قصیده ۳۴، طولانی‌ترین قصیده در دیوان موجود عنصری، با ذکر جنگ‌ها و حوادث زمان محمود، بزرگی و عظمت وی را ستوده است. او در قصیده‌های دیگری نیز این شیوه را به کار برده است.

علاوه بر این، فرهنگ غالب نخبگان آن دوران بر اشرافیت تکیه داشت و نه توده‌ی مردم، و شاعران و نویسندگان، که اغلب از افراد مشهور زمان خود بودند، با سرودن اشعار مدحی باعث ترویج این فرهنگ و نگه داشتن آن می‌شدند. پس شاعران در این جایگاه سعی می‌کردند تا عطش ناشی از قدرت پادشاهان را با سرودن مدایح در وصف آنان جبران کنند.

۲-۶- شاعران، وسیله‌ی تبلیغات حاکمان

کاری که روزنامه‌های دولتی، رادیو و تلویزیون و مجموعه‌ی رسانه‌های تحت کنترل دولت‌ها امروز انجام می‌دهند، در گذشته بر عهده‌ی جماعت شاعران درباری بوده است. این نکته را پیش از هرکسی در قرن نوزدهم، ژوکوفسکی، خاورشناس روس، هوشیارانه

دریافته و گفته است: «شاعران درباری کارشناسان دو چیز بوده‌اند: یکی تا حدی ایفای وظیفه‌ی روزنامه‌نگار امروز، دیگر وجه صمیمی‌تر، یعنی تکالیف همنشین موافق و حریف بزم و سخن‌چین و ریزه‌خوارِ خوانِ نعمت» (براون، ۱۳۶۶، ج ۲: ۶۶۳).

اگر کسی به این رسانه‌ها چشم و گوش دوخته باشد، از خلال آن‌ها بهشتی را می‌بیند که در آن به ندرت واقعه‌ای ناگوار روی می‌دهد و اگر چشم زخمی به یکی از گردانندگان این بهشت‌ها برسد، از طریق رسانه‌ی شعر به گونه‌ای عرضه می‌شود که نه تنها اعتراف به ضعف و شکست نیست، بلکه زمینه‌ای برای تبلیغ قدرت‌مداری ممدوح است.

اکثر سروده‌های شاعران درباری سرشار از متن‌هایی است که هدف آن از یک سو تبلیغ است برای حفظ نظام حاکم و از سوی دیگر ترساندن مخالفان و برحذر داشتن آنان از ستیزه‌ی با نظام موجود. اگر کسی بخواهد از خلال این شعرها محیط اجتماعی عصر شاعر را بشناسد، مدینه‌ی فاضله‌ای را که تمام حکمای جهان در آرزوی آن بوده‌اند، تحقق یافته می‌بیند و حتی چیزی بیشتر. اما هم‌چنان که از کنار هم نهادن دروغ‌های روزنامه‌های عصر می‌توان بخش عظیمی از حقایق اعماق جامعه را با روش‌های علمی کشف کرد و واقعیت‌های آن سوی دروغ‌ها را بازسازی کرد، از خلال مدایح درباری نیز می‌توان تمایلات پنهان جامعه و تحول معیار ارزش‌ها را بازشناخت.

شاعران متعددی که در دربارها گرد می‌آمدند، قسمت مهمی از این وظیفه تبلیغاتی را به عهده می‌گرفتند و با مدایح پرمبالغه و استوار خود به نشر و اعلام خصال نیک سلطان از عدالت، سخاوت، شجاعت، رعیت‌پروری و جنگاوری می‌پرداختند.

گاهی امیرالشعرا دربار، مأمور آن بود که مطالب مدایح را به نسبت نیاز زمان و اقتضای سیاست دربار زیر نظر بگیرد و در صورت لزوم به شاعران متعدد دستگاه سلطنت جهت بدهد و موضوع‌های قصاید را هماهنگ سازد.

«نوشته‌اند که چهارصد شاعر ملازم دربار محمود بودند و اگر حتی یک دهم این

تعداد را قبول کنیم و در نظر آوریم که آنان سخنانی به شیوه‌ی امثال فرخی، عنصری، منوچهری و دیگران در مدح آن پادشاه گفته باشند، دیگر کدام کس را از مردم روزگار یارای اعتراض به اعمال ناروای محمود و امثال او باقی می‌ماند؟ و چگونه در برابر آن همه خصال باورنکردنی که متملقان به او نسبت می‌دادند، جرأت می‌کرد که چنین شاه دیندار، جهانگیر و دادگر زبان به شکایت بگشاید و این بدترین گناه مدیحه‌سرایان بود که شاهان را گستاخ‌تر و رعیت را زبون‌تر می‌ساختند، به‌طوری که از اوایل قرن پنجم و بعد از فردوسی، ایستادگی در برابر ستمگران منسوخ شد، شعله‌های حق‌طلبی فرومرد، نغمه‌های آزادی‌خواهی فروخفت، مردم به پذیرفتن تعدی و تجاوز ظالمان خو گرفتند و این سنت نامحمود قرن‌ها برقرار ماند» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۱۷۰-۱۷۱).

در نمونه‌ی زیر عنصری کوشیده است به‌طور غیرمستقیم جاه و بخشش پیامبر(ص) را در مدح سلطان محمود بسراید:

محمد را بدین گیتی دو چیزست	بدان گیتی دو با این دو برابر
بدین گیتی کف محمود و جاهش	بدان گیتی لوای حمد و کوثر
بدین نیکست کار امت امروز	بدان هم نیک باشد روز محشر
اگر پیغمبر اکنون زنده بودی	به نام و نصرت یزدان داور
به جای پرنیان بر نیزه‌ی او	ردای خویش بر بستی پیامبر
اگر خوی گیرد آن دست مبارک	سرشکی زو به از دریای اخضر

(عنصری، ۱۳۶۳: ۷۰-۷۱)

یا در جایی دیگر ضمن مدح سلطان محمود، او را خداوند زمین خوانده است:

مگر میدان سلطان معظم	خداوند زمین شاه مظفر
یمین دولت و خورشید رحمت	امین ملت و جمشید مفخر

(همان: ۷۰)

عنصری در قصیده‌ای گفته است که سلطان محمود، همانند حضرت محمد(ص) برای

نجات مخلوقات آمده است.

نجات خلق به حمد محمد و محمود سر نبی و نبی خدایگان جهان
از آن که بد به حجاز آن و این به ایرانشهر حجاز دین را قبله است و ملک را ایران
(همان: ۲۲۱)

در قصیده‌ای دیگر نیز سلطنت سلطان محمود را به حکم خداوندی می‌داند:

قویست دین محمد به آیت فرقان چنان که حجت سلطان به رایت سلطان
یمین دولت و پیراسته به تیغش ملک امین ملت و آراسته بدو ایمان
ز خیر هرچه رسول خدای را خبرست همی نماید از سایه‌ی خدای عیان
رسول گفت که بیغوله‌های روی زمین مرا همه بنمودند از کران به کران
وزین سپس برسد دست و تیغ محمودی به هر کجا بنمودند ازو مرا یکسان
همی درست شود آن که مصطفی فرمود کنون به حکم خدای از خدایگان جهان
عجب مدار تو زو این صفت که دولت او خدای را غرضست و رسول را برهان
(همان: ۲۵۱)

۲-۷- جابه‌جایی قدرت و موضع شاعران

زندگی شاعران درباری و از جمله عنصری، علی‌رغم داشتن نعمت و دور بودن از مسائل و مشکلات اجتماعی که مردم عادی به آن دچار بودند، به مانند ایستادن بر لبه‌ی تیغ و غیرقابل پیش‌بینی بوده است. در جامعه‌ای که خودکامگی و استبداد چنان ریشه دوانده است که پادشاهان خود را مالک سرزمین و جان و مال و ناموس مردم می‌دانند و چنان سرمست قدرت می‌شوند که به راحتی دست به عزل و نصب و کشتن افراد می‌زنند، تکیه به قدرت و دربار آنان را اعتباری نیست، حتی اگر آن پادشاه سلطان محمود باشد؛ چرا که ممکن است محبوب چندین ساله نیز یک شبه از چشم او بیفتند؛ حتی اگر آن محبوب ایاز باشد.

«از آن‌جایی که این شاعران استقلال شخصیت نداشتند، مجبور بودند تا همه‌ی درباریان و افراد صاحب‌نفوذ را از خود راضی نگه دارند و به مدحشان بپردازند. این مدیحه‌ها گاهی از سر اجبار و از روی بی‌میلی سروده می‌شد که تاثیری کم داشت و چون از دل شاعر برنیامده بود لاجرم بر دل هم نمی‌نشست» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۵۷).

عنصری که به واسطه‌ی امیرنصر، برادر محمود، به دربار وارد شده بود، این را می‌دانست که بجز پادشاه باید به سایر بزرگان و رجال سیاسی و حکومتی توجه داشته باشد و آنان را مدح و ستایش کند. در ادامه نمونه‌هایی از خطاب‌های مدحی او به رجال و بزرگان دربار غزنوی دیده می‌شود:

خطاب به محمود: تو آن‌جا چنان باشی ای شاه گیتی (۵۱۵)، ایا پادشاهی که حکم جهان را (۵۳۹)، ای خداوندِ خداوندانِ ملک و سروری (۳۸۱)، ایا شاهِ همه شاهان گیتی (۴۷۳)، امام عصر خداوند خسرو ذوالمنن (۲۴۵۵) و...

خطاب به مسعود: ای ملک مسعود بن محمود کز شمشیر تو (۱۵۶)، تا سفرهای تو دیدند ای ملک هم در نبرد (۱۶۱)، آن‌چه اندر جنگ سرجهان تو کردی خسروا (۱۶۲)، خسروا شاه‌ها ز قلب لشکر اندر ناگهان (۱۶۶)، سلطان عصر شاه جهان سید ملوک (۱۶۴۹). خطاب به خواجه حسن میمندی: کدخدای خسرو ایران (۲۷۱۵).

خطاب به برادران محمود: نامور میر نصر ناصر دین آفتاب ملوک و گنج هنر (۷۶۷)، سلطان معظم، خداوند زمین شاه مظفر (۸۶۸)، شاه همه شاهان و سپهدار خراسان (۱۶۱۵)، سر ملوک جهان میرنصر ناصر دین (۲۲۹۹) و...

۲-۸- جشن‌ها، باورهای عامیانه و ضرب‌المثل

جشن‌های ملی و مذهبی در دوره‌ی غزنوی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هر کدام از آن‌ها باشکوه و جلال به پا داشته می‌شده است. چنان‌که در بعضی از جشن‌ها چند روز قبل وسایل و آلاتی تعبیه می‌کردند تا هرچه عظیم‌تر برگزار شود و خود امیر هم در این مراسم و جشن‌ها شرکت می‌کرد.

در دربار غزنوی جشن‌های مذهبی نسبت به جشن‌های ملی مهم‌تر بوده و این خود گواهی بر تأثیر فراوان حکومت بغداد و خلیفه بر حکومت غزنوی است. البته نباید فراموش کرد که جشن مهرگان، که از جشن‌های ملی است، جایگاهی خاص در این بین دارد.

در دیوان عنصری به برخی جشن‌ها و سنت‌هایی که در ایران باستان مرسوم بود و

همچنین به عیدهای دینی مانند عید صیام و عید اضحی و نیز روزه گرفتن و... اشاره شده است:

ز افریدون و از جم یادگارست (عنصری، ۱۳۶۳: ۲۱)	سده سده جشن ملوک نامدار است
همی تا تازه باشد عید مختار (همان: ۴۱)	همیشه همیشه عید بادت روز نوروز
مانده زی ما از بزرگان اوایل یادگار (همان: ۵۷)	اورمزد اورمزد مهر ماه آمد رسوا مهرگان
ولی به ناز و شادی عدو به محنت و شر (همان: ۸۰)	خجسته خجسته باد ترا عید و روزه پذیرفته

در بخشی از دیوان عنصری به جشن‌هایی که هر ساله در دولت سلجوقی برگزار می‌شده، اشاره کرده است:

دو رسم دین عربی سه رسم ملک عجم بهار و تیر که آباد زو شود عالم زالاله دارد رنگ و ز مشک دارد شم پر آتشم دل و رخساره گشته زرد از غم لقای مجلس میر است بر عبید و خدم رکیب او حجرالاسود و کفش زمزم (همان: ۲۰۴-۲۰۵)	به سالی اندر هموار پنج جشن بود سه مر عجم را نوروز و مهرگان و سده بهار صورت رویی که عارض و زلفش ز مهرگان و سده بس دلیل روی و دلم دو عید رسم عرب عید اضحی و فطر است سرای اوست مرا کعبه حج خدمت اوست
---	--

عنصری به دلیل بیان منطقی و استدلالی خود اغلب از مثل‌های سایر برای اقناع مخاطب بهره می‌جوید. ۷۲- مثل در دیوان عنصری است. در اولین کتاب‌های بلاغی چون المعجم و ترجمان البلاغه اغلب شاهد مثال‌ها برای ارسال مثل متعلق به عنصری است:

فعل آلوده گوهر آلائی از خم سرکه سرکه پالاید
(همان: ۳۴۱)

چو میروک را بال گردد هزار برآرد پر از گردش روزگار
(همان: ۳۳۰)

این شعر به مثل «مور را چون اجل رسد پر برآرد» اشاره دارد.
با تأمل در اشعار عنصری درمی‌یابیم گاه مصرع‌های آخر در حکم مثل یا حکمت
است. در مواردی او خود بر مثل بودن آن‌ها تأکید دارد:

مگر به من گذرد هست در مثل که رسن اگر چه دیر بود بگذرد سوی چنپ
(همان: ۶۶)

برخی از اشعار عنصری خود مثل شده است:
چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
(دیوان: ۶۱)

۳. نتیجه‌گیری

مطالعه در اشعار مدحی عنصری نشان می‌دهد که خاستگاه اجتماعی شعر او بنا به
مناسبت‌هایی هم‌چون نزدیکی به صاحبان قدرت، برخورداری از امکانات اشرافی زندگی،
دوری از مردم، برحذر داشتن افراد از ستیزه با نظام حاکم، ابزار تبلیغی قدرت حاکم بودن
و مسائلی از این دست است.

به این ترتیب، سهم طبقه خواص، پادشاهان، شاهزادگان، وزیران، امیران، اعیان و
اشراف به سبب در دست داشتن امتیازات اجتماعی و برخورداری بیشتر از امکانات مادی،
از مدایح عنصری بسیار است. دلیل اجتماعی این امر آن است که در این دوره به سبب
وجود سنت‌های کهن اشرافی، اداری و دولت‌های قوی و نیرومند و پرتوان مادی، از یک‌سو
در نگهداری حدود طبقات و نظام‌های اجتماعی و مراتب افراد و رعایت درجات، حتی
در القاب و عناوین، تلاش می‌شد و از سوی دیگر در سبب توانایی مالی و ثروت‌های
بی‌کران و رفاه و آسایش مادی به ویژه در دوره‌ی محمود و مسعود در تربیت و پرورش
شاعران و ادیبان توجه کافی به عمل می‌آمد.

هرچند در نگاه اول به نظر می‌رسد که حضور شاعران در دربار سلاطین به قصد رونق بخشیدن به بساط عیش و نشاط و جاودانگی نام سلطان و چهره‌های سیاسی بوده است، اما با بررسی سروده‌های عنصری معلوم شد که سخاوت ممدوحان او در پرداخت صله و انعام و حمایت از او در حالی که اغلب خود از راه‌های نامشروع مانند باجگیری و... کسب درآمد می‌کردند و از آزمندی و حس مال‌اندوزی مالا مال بودند، بر اهداف و دلایل دیگری هم مبتنی بود. هدایت افکار عمومی، اطلاع‌رسانی و تبلیغ در رأس این دلایل قرار داشت. در پایان باید گفت که عنصری به خوبی به این مسأله واقف بوده که ممدوح به ستایش‌های او نیاز داشته؛ پس هر جا کلام او اقتضا می‌کرد بدون هیچ ترس و واهمه‌ای از ممدوح خود تقاضای صله داشته است.

۴. پانوش

۱- آنچه مسلم است از میان منابع گوناگون، ظاهراً قول نویسنده تاریخ سیستان از همه معتبرتر و صحیح‌تر به نظر می‌رسد. اگرچه داستان مربوط به بهرام گور به اشکال مختلف به صورت متواتر نقل شده، اما پذیرفتن آن مانند بسیاری دیگر از افسانه‌های پیرامون این شخصیت کاری دشوار است.

۲- مراد از کاربرد اصطلاح تفکر اومانیستی در معنای امروزی و رایج آن نیست؛ بلکه با تسامح و توسعه به کار رفته و منظور ظاهراً این است که در شعر مدیحه نوعی تاکید بر انسان و انسان‌محوری (پادشاه) وجود دارد.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۴). شعر و اندیشه، تهران: مرکز اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۷). آواها و ایماها، تهران: قطره.
- (۱۳۸۳). از رودکی تا بهار، جلد اول، تهران: نغمه زندگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۶). تاریخ مفصل؛ از صدر اسلام تا انقراض ساسانیان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- براون، ادوارد (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه‌ی غلامحسین صدری افشار،

تهران: مروارید.

بهار، محمدتقی (۱۳۸۴). سبک‌شناسی، تهران: امیرکبیر.

ترابی، علی اکبر (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، تهران: فروغ آزادی.

تنکابنی، حمید (۱۳۸۳). درآمدی بر دیوان سالاری در ایران، تهران: علمی و فرهنگی.

رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۲). انواع شعر فارسی، شیراز: نوید.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). سیری در شعر فارسی، تهران: نوین.

دیگران (۱۳۸۵). تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن دولت

سلجوقیان؛ از فروپاشی دولت سامانیان تا آمدن سلجوقیان، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

شبللی نعمانی، (۱۳۶۸). شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، جلد ۵، تهران: دنیای

کتاب.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶). زمینه‌ی اجتماعی شعر فارسی، تهران: اختران زمانه.

(۱۳۸۴). مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)،

تهران: سخن.

شهیدی، سیدجعفر (۱۳۵۰). «مقاله‌ی تطور مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی تا قرن

ششم» مندرج در نامه‌ی مینوی، زیر نظر حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران: کاویان.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۷). تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، تهران: فردوس

عنصری بلخی (۱۳۶۳). دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.

محبوب، محمدجعفر (۱۳۴۵). سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: تربیت معلم.

معین، محمد (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

مهربان، جواد (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی شعر فارسی. تهران: تابان: انتشارات دانشگاه آزاد

اسلامی واحد قوچان.

وحید، فریدون (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، تهران: سمت.

وزین‌پور، نادر (۱۳۷۴). مدح، داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی، تهران: معین.

ولک، رنه و وارن، آستین (۱۳۷۳). نظریه‌ی ادبیات، ترجمه‌ی ضیا موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۳). چشمه‌ی روشن، تهران: علمی.